

و ۱۰۰ میلیون کیلو گرام ذغال سنگ لازم است. حالا علاوه بر اینکه آلکل را تقریباً مفت میشود از تنور گرفت، این مقدار سیب زمینی و حبوبات که تا حال بیخود صرف میشود در آتیه برای خوراک مردم و این مقدار ذغال هم بجهة زمستان آنها خواهد ماند. در هر صورت این آلت که مهندس «اندروسیانی» ایتالیائی اختراع کرده آتیه بزرگی خواهد داشت و برای تمام عالم بسیار مفید خواهد بود.

صلاح‌الدین شیرازی

قیمت ادبی

دیوان عارف

دیوان شاعر حقیقت‌گوی حساس عصر جدید ما حضرت عارف قزوینی بالاخره از چاپ در آمد و دیده تشنگان این زلال ادب را روشنی بخشید. *مجله علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* راجع بادیات قرن کنونی ایران کتابی بدین اهمیت در زبان فارسی طبع نشده است و ما یقین داریم که این کتاب، زمینه آن انقلاب ادبی را که بارها در مجله بدان اشاره کرده‌ایم تهیه خواهد کرد.

این کتاب که دارای ۳۳۵ صفحه و چند قطعه عکس میباشد حاوی يك دیباچه ۵۶ صفحه‌ایست که بقلم روحپرور فاضل محترم آقای رضا زاده شفق نوشته شده و بعد تاریخ حیات حضرت عارف بقلم خود ایشان و سپس غزلیات و اشعار و تصنیفهای شاعر معظم بترتیب درج شده است.

اگر میخواستیم بقدر کفایت انتقاد و معرفی ازین کتاب بشود بایستی تمام کتاب و بخصوص دیباچه آنرا کاملاً اقتباس و درج کنیم زیرا همه مطالب آن بکر، تازه و مهم است. ولی نه صفحات مجله آن گنجایش را دارد و نه خود را به اقتباس تمام کتاب مجاز میدانیم و یقین داریم که ادبای متخصص تنقید ادبی لازمه انتقاد را در باره این کتاب خواهند نوشت. پس ما به اظهار عقیده خود و به اقتباس چند صفحه از دیباچه اکتفا میکنیم.

تا کنون چند بار متذکر شده‌ایم که حفظ استقلال و تجدید حیات اجتماعی ایران منوط بسه انقلاب سیاسی و فکری و ادبی است. در زمینه دو انقلاب نخستین تا آندرجه که محیط آزادی کش ایران اجازه داده است سخن زانده‌ایم و اینک آنچه را که در باب انقلاب و تجدد ادبی در نظر داشتیم دوست صمیمی و فاضل حقیقت‌پرور ما آقای شفق در دیباچه این کتاب در زیر عنوان «حسب‌حالی در تجدد ادبی ایران» بقلم آورده و داد سخن داده‌اند. عقاید ایشان را درینباب کاملاً تصدیق و قبول داریم و چنانکه ما همیشه در مقاصد و افکار خود بیروی از تکامل کرده و از افراط و تفریط اجتناب ورزیده و آنرا مورد تنقید قرار داده‌ایم، آقای شفق نیز در لزوم تجدد ادبی همان نکته را با عبارات نمکین و مثالهای برجسته توضیح و در آن زمینه بسط مقال کرده و سحر حلال نشان داده‌اند.

و از آنجا که معظم‌له از هر دو ادبیات شرق و غرب بهره وانی دارند و بخوبی پی بروح شعر و ادب که جزو مهمی از صنایع ظریفه است برده‌اند لذا هم موقع بلند و قیمت حقیقی ادبیات فارسی را تصدیق و هم لزوم تجدد ادبی را با بیاناتی متین و شیرین توضیح کرده میگویند:

«بلی! جوانانیکه تابع صرف و عاشق اعمای ادبیات غرب هستند و از مزایای معنوی مشرق زمین خبر ندارند شبیه کسانی هستند که بیلزوم عینک زتند یا بیجهت دندان خود را طلا پوشند و یا بی دلیل «فکل» بلند بندند. آنها «نگو» را میخوانند و از سعدی خبر ندارند. از «شپنهاور» دم میزند و از خیام بیخبرند. از «لافتن» سخن گویند و از کلیله و دمنه غافلند...»

از طرف دیگر، «یران ادب!... که سر تا پا قافیه هستند و هرگز از کلمه «و لله در القائل» دست بردار نمیشوند: در سر مجاز مرسل و «ردالعجز علی الصدر» سر و سینه سپر سازند، تا شعری شنیدند با ذره بین استعاره و ترصیع و تسجیع بر آن بتازند. از کلمات فرنگ و از اسلوب کلام آنها بهمان اندازه دم خورند که پوستین پوشان از پالتو. چنین گمان کنند که رطب و یابس ادبیات در «کواعب» و «نوائب» و «سجنجل» و «سفرجل» و «کینه کک و پستانک» منوچهری و یا سجاده حافظ یا گوزه خیام یا جوشن فردوسی و یا اینکه در کشکول جلال‌الدین رومی است. اگر کسی ردل و اسطرلاب نداند و شرح باب حادی عشر را تواند بفهمد و مزایای بقی را که در نظر اول عربی است و در نظر دیگر فارسی، از اولش بخوانید بحر متقارب گردد از ثانی اش بخوانید هزج مسدس مخزوم، از قصیده اش شکل شجری در می آید و از اوایل اسم بحر حاصل شود، در يك ایت بطوفان نوح و آیه نور و وقعه خیر ایهام نماید و از حساب ابجدی آن، تاریخ تولد سلطان زمان بدست آید... بلی اگر این همه «مزایا» را در يك نظر نخوانید و این بطون نو در تو را استخراج تمائید اهل ذوق نیستید و شعر نمیشناسید...»

«حقیقت حال آنکه «راه نه آنست و نه این». کار این دو

فرقه افراط است و تفریط. اساس دعوا این است که هر عصری بیانی و حتی احساساتی دارد و لازم است تعبیر احساسات بآن زبان شود...

«باید دانست که چنانچه زبان و ادبیات ما یکوع خصوصیت و ماهیت ملی دارد، زبانهای خارجه نیز همین خاصه را مالکند و مقصود ما اقتباس آن قسم ادبیات غرب نیست که آنوقت اساس زبان یا معانی از دست می‌رود مثل آنکه ما مجبوریم مراسم خورد و خواب خود را تجدید نمائیم و با کارد و چنگال بخوریم زولی مجبور هم نیستیم گوشت خوک یا قورباغه و یا اسب و یا خرچنگ بکار بریم. همچنین است در ادبیات که ممکن است طرز بیان تازه و اصول افاده و اسلوب «رمانتیک» آنها را یعنی نویسندگان عصری را اتخاذ نموده و باز در نوشته‌های خود فرنگی نباشیم.»

اگر صاحبان افراط و تفریط درین موضوع، احساسات شخصی و خود پرستی را کنار گذاشته مسئله را از روی قواعد لایتغیر طبیعی و احتیاجات روحی نوعی تدقیق کنند معترف میشوند که این عقیده آقای شفق عین حقیقت و بهترین راه تکامل و ترقی است. نگارنده نیز درین موضوع در دیباچه کتاب «ایوان مداین» شماره پنجم از انتشارات ایران‌شهر چنین نوشته بودم:

... تانیا علاوه بر يك روح پاك و حس رقيق و لطيف و يك عشق سوزان حقیقت و آزادی و ملت که يك ادیب و شاعر باید داشته باشد لازمست که صاحبان فکر و طبع سلیم که جهان سخنوری مسخر آنهاست در انتخاب موضوع و اسلوب نیز تمایلات و تظاهرات و احتیاجات روح ملت را در نظر گیرند یعنی پیشوای تجدد ادبی گشته نسبت بتجدد افکار و مقاصد و آمال ملت، تجدیدی در مضامین و موضوع و اسلوب خود بکار برند تا بتوانند برفع احتیاجات

روحی و تحریک احساسات اجتماعی هیئت جامعه خود موفق شوند. باید نغمه‌های روح ملت در سرودهای آنان انعکاس پیدا کند و از گفته‌های آنان شخص حقیقت جوئی بچگونگی شئون و حالات ملت ببرد. اینکه اغلب شعرا و گویندگان عصر حاضر بقدر کافی مظهر توقیر و تعظیم و مورد تمجید و قدرشناسی واقع نمیشوند حکمتش همین است. اینها غفلت میکنند که در نتیجه توالی اعصار و تکامل افکار، قوای دماغی و احساسات قلبی و غذای روحی اشخاص نیز تبدیل و تکامل یافته است. احتیاجات و غذاهای امروزی روح ایرانی غیر از احتیاجات و اغذیه یکقرن پیش است. چنانکه مقتضیات سیاسی و احتیاجات مادی امروزی غیر از مقتضیات و احتیاجات مادی عصر گذشته است. این مسئله روشن است که محیط جدید، احتیاجات جدید تولید میکند و احتیاجات جدید احساسات جدید بوجود می‌آورد و برای تعبیر از آن احساسات اسلوب جدید و بیان جدید لازمست!

در خصوص زواقص ادبیات فارسی نکته مهمی را که آقای شفق اشاره بدان کرده‌اند در اینجا لازم تذکر میدانیم:

«ادبیات ایران هیچ نقصی را نداشته باشد این يك عیب را داشته است که تقریباً هیچوقت ترجمان حیات اجتماعی نگشته و دیوانها و اشعار و آثار هر دوره یا برای خاطر حکمداران و قویدستان نوشته شده‌اند و یا نهایت برای خودنمایی و گاهی نیز برای تعبیر حسیات شخصی یا مذهبی. زندگانی عمومی و اخلاق طبقات مردم نادراً در این آثار انعکاس یافته است؛ ولی قسمتی از ادبیات جدیدۀ اروپا برای تمثیل وقایع تاریخی و اخلاق و سجایای عمومی و حسیات يك ملت و گرنه صفحات حیات و احساسات صمیمی شاعر نگارش یافته است.»

در حقیقت می‌بینیم که از ابتدای مشروطیت که تا یک‌درجه ولو از روی تقلید، بعضی تبدلات در اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ملت ایران روی داده است. لیکن چیزیکه نام تجدد بتوان بدان اطلاق نمود در ساحت ادبیات بظهور نرسیده است در صورتیکه ما معتقدیم که ادبیات، بخصوص در ایران، اگر روح تجددی بدان دمیده میشد، میتواند منشأ انقلابات سیاسی و فکری مهم بشود زیرا هیچ ملتی بقدر ملت ایران فریفته شعر و غزل نیست و شعر، در مغز هیچ ملتی بدرجه ملت ایران نفوذ و اثر ندارد چه روح ایرانی با شعر سرشته شده و با شعر تغذیه میشود!

فقط چیزیکه از حیث اسلوب و موضوع و نفوذ و تأثیر، نمونه تجددش میتوان نامید همانا اشعار و تصنیفهای حضرت عارف است که بعدها چند قطعه از آنها را درج خواهیم کرد و درینجا همینقدر میتوانیم بگوئیم که مزایای گفته‌های عارف را در سه کله میتوان خلاصه کرد و گفت که آنها: «حقیقی، طبیعی و صمیمی» هستند! و این سه مزیت، خصایصی است که در ادبیات دوره اخیر بکلی معدوم است!

نگارنده عقیده خود را در باره اشعار عارف در دیباچه کتاب «ایوان مداین» چنین اظهار کرده بودم:

... امروز هم سحر و نفوذیکه در اشعار و غزلیات و تصنیف های شاعر حساس ایرانی عارف قزوینی می‌بینیم علتش همین است که اینها تراوشهای یک روحی است که روح ملی ایران را تمثیل و حالات گوناگون آن را تصویر میکند و بدین سبب تا اعماق روحهای ما نفوذ کرده تارهای باریک و حساس آنها بحرکت می‌آورد و ما را بچگونگی حال پر ملال روح ملی ایران آشنا می‌سازد. اینست که هر وقت غزل یا تصنیفی از گفته‌های این شاعر

حقیقت پرور می‌شنویم و یا میخوانیم مثل اینست که روح ملی ایران مانند پری در جلوی چشم ما مجسم شده روزگار گذشته و حالیه خود را حکایت میکند. گاهی از یاد آوری روزگار شیرین دیرین خود لبخند و قهقهه میزند و گاهی از سوزش دردهای درونی و بدبختیهای کنونی خود مینالد و میگردد و با تأثیر فسونگار خود، روح ما را مجذوب و مسحور کرده همراز و هماواز خود میسازد و بفریاد و فغان میاندازد! . . .

اگر روح عارف، جهان ایران را تاریک و زشت می‌نمایاند و از هر سخن وی شراره یأس و بدبینی می‌بارد نباید عجب داشت و نباید ملامتش کرد چونکه روح او درین حال جز وظیفه یک آئینه پاک، کار دیگر نمیکند. من میخوانم بگویم که عارف «آشکده یأس» است ولی با وجود این، آتش مقدسی در دل دارد که عبارت از عشق حقیقت و ملیت است و این آتش، مظهر پرستش بسیاری از حقیقت جویان خواهد بود! . . .

اما در موضوع چگونگی تجدید ادبی که قهراً روزی توله خواهد یافت، باز از بیانات آقای شفق چند سطر اقتباس کرده مقاله را خاتمه میدهم:

«پس باز گوئیم که زبان فارسی باید از روح و ذهنیت عصر حاضر استفاده کرده و تا حدی که شرق را با غرب آمیزش ممکن است بنماید. البته فارسی زبانان راست که بر این روح آشنا باشند و گر نه زبان خود بیروان است، و از قضا بی آنکه ما این لزوم را اخطار کنیم خود این آرزو بحصول خواهد پیوست چه کار تکامل طبیعی است، منتها هر چه تعصب بیجا کمتر و استقبال واقفانه شتاب بهتر باشد هرج و مرج نیز کمتر خواهد بود. . . .

«تا ادبیات ما با بدین دایره نهاد عالمی تازه برویش باز

خواهد شد و چندی نیز دست از مطرب و مغبچه و کبر و ترسا و سجاد و سالوس برداشته و با صفحات عشق طبیعی و عواپد اجتماعی و عواطف ملی مشغول خواهد گردید و در موضوعهای اجتماعی فاقد عنصر روحی نخواهد بود.

موضوعهای تازه درین وادی بی‌شمار است. عالم نسوان اگر در ایران بعث بعدالموت نماید خود به تنهایی منابع الهام يك سلسله ادبیات اجتماعی را در بر دارد: اسارت و نادانی زنهار، فاجعه زناشوئی معموله در مشرق عشقهای معدوم، ناله‌های مظلوم، نکاحها و طلاقها و الخ.

چه اثرهای تازه که نمیشود در مفاخر تاریخی این ملت بوجود آورد؛ چه پارچه‌های نمایش که برای یادگذشتگان و زنده داشتن روح ایران جوان و نشان دادن معنای انقلاب خونین ایران نمیتوان نشر کرد؟ چه کتابها و رمانها که برای تصحیح اخلاق بعضی از فاسدین این مرز و بوم اجتماعی آنان نمیشود نگاشت؟ چه تیترها که برای نشان دادن ماضی و حال و غایه استقبال نمیتوان نوشت و چه ترجمه‌های مفید که از امهات آثار ادبی ملل سائره نمیتوان کرد؟

«البته ایران که همواره گلزار ادب را پرورش داده و نگاه داشته است با این همه پریشانی که درین عصر بحد اقصی رسیده و مصداق «باغ پریشان و سرو و کاج پریشان» گردیده است باز میتواند یاری فرزندان خود این آینده تازه و روشنرا منتظر باشد.» امیدواریم که این کتاب و مخصوصاً دیباچه عالی آن برای راهروان تجدد ادبی يك چراغ هدایت گردد.

برلین — ح. ک. ایران‌شهر

* * *